

استانداردهای ایماندار ۱

خوشابحال‌ها

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بازنگری شده - بهار ۱۳۹۹

به فیض و یاری خدا قصد داریم به سلسله مباحث موعظه‌ی سر کوه مسیح یعنی کتاب متی باب ۵، ۶ و ۷ پردازیم. عنوان کلی موعظات «استانداردهای ایماندار» در نظر گرفته شده است. به این امید که باعث برکت شما عزیزان باشد.

ابتدا به عنوان مقدمه کمی به مقوله‌ی استاندارد می‌پردازیم. بر همگی روشن است که یکی از دغدغه‌های اصلی انسان امروز، کسب بهترین نتیجه است. در واقع انسان همواره خواستار بهترین‌هاست، از این رو همواره به ارزیابی کارکردها می‌پردازد. روند پیشرفت یک شرکت، یک کارخانه و حتی یک کارمند بررسی می‌شود تا به حصول بهترین نتیجه نائل شوند. در جوامع پیشرو چنین ارزیابی‌هایی جنبه‌ی حیاتی دارند. کشورهای گسترش‌یافته برای فراهم کردن امکانات جهت ترقی خود، استانداردهایی تعریف کرده‌اند. به عنوان مثال سازمانی به نام «ISO» وجود دارد که برای ما نام آشناست و هنگامی که در معرفی یک کالا به آن استناد می‌شود، نشان‌دهنده‌ی کسب بهترین نتیجه پس از ارزیابی آن کالا است. در جوامع پیشرو، ارزیابی‌ها جنبه‌ی واقعی داشته در حالی که در کشورهای جهان سوم ارزیابی‌ها بیشتر نمادین و تشریفاتی هستند و این خود از تفاوت‌های عمده میان جوامع پیشرو و جهان سوم است.

داود پادشاه سه هزار سال پیش درباره‌ی استانداردهایی که انسان برای مقبولیت الهی به آنها نیازمند است، چنین می‌پرسد: «ای خداوند کیست که در خیمه‌ی تو فرود آید؟ و کیست که در کوه مقدس تو ساکن گردد؟» (مزمور ۱:۱۵). در صورتی که از یک معلم معمولی شریعت چنین پرسشی می‌شد، بلافاصله شرایط عنوان شده در کتاب لاویان را مطرح می‌کرد. در سفر لاویان شرایط ورود به خیمه‌ی خداوند، مسائلی چون ختنه و طهارت جسمانی است ولی این پاسخ برای داود کفایت نمی‌کرد. او دریافته بود که تشریف به حضور باریتعالی، فراتر از استانداردهای شرعی را می‌طلبد.

خداوند در موعظه‌ی سر کوه به شکل کامل به پرسش‌های انسان در خصوص استانداردهای آسمانی و الهی پاسخ می‌دهد. سخنان خداوند در موعظه‌ی سر کوه در واقع تحقق نبوت عهد عتیق است مبنی بر اینکه «مردم از خدا تعلیم خواهند یافت.» همان خداوندی که در آتش بر کوه سینا نازل شد، تن گرفت و در منظره‌ی سرسبز جلیل، جماعتی از تشنگان حقیقت را تعلیم داد. عیسی مسیح در موعظه‌ی سر کوه، قول پروردگار که یکی از فرشتگان به او اعلام کرده باشد را نمی‌گوید بلکه با اقتداری الهی می‌فرماید: «من به شما می‌گویم.» نویسنده‌ی رساله‌ی عبرانیان می‌گوید: «لہذا لازم است که به دقت بلیغ‌تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبادا که از آن ربوده شویم. زیرا هرگاه کلامی که به وساطت فرشتگان گفته شد برقرار گردید، به قسمی که هر تجاوز و تغافلی را جزای عادل می‌رسید، پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود...» (عبرانیان ۲: ۱-۳).

اکنون از کلام خدا، متی باب ۵ آیات ۱ تا ۴ را بخوانیم.

و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد. و وقتی که او بنشست، شاگردانش نزد او حاضر شدند.

آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت:

خوشابحال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.

خوشابحال ماتمیان زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

متی نخست موقعیت مکانی موعظه را مشخص می‌کند. در کلام خدا خواندیم: «و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد. و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند.» متی مکان انجام این موعظه را بر فراز کوه توصیف می‌کند در حالی که لوقا بر یک جای هموار اشاره دارد. در واقع مسیح بعد از یک شب راز و نیاز، از بالای کوه پایین می‌آید و در سراسیمی کوه بر مکانی هموار توقف می‌کند که در حکم یک سکوی طبیعی برای ایراد موعظه بود. متی در کنار خداوند در یک بلندی است، در حالی که لوقا در دشت، به پایین آمدن خداوند اشاره می‌کند. از این رو

تفاوت مختصری در روایت آنها دیده می‌شود. بر اساس یک سنت، مسیح در کنار شهر تیرید در نزدیکی دریاچه‌ی جلیل، این موعظه‌ی تاریخی خود را ایراد کرد و بشریت را با بالاترین استانداردهای ممکن آشنا ساخت.

در آیه‌ی ۲ داریم: «آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت:» متی رسول که در کنار خداوند از کوه به پایین می‌آید، به زیباترین شکل صحنه‌ی باشکوه‌ترین تعلیم به بشریت را به تصویر کشیده است. موسی که خادم خدا بود، در خصوص تعلیم خود چنین گفت: «تعلیم من مثل باران خواهد بارید و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت. مثل قطره‌های باران بر سبزه‌ی تازه و مثل بارش‌ها بر نباتات.» (تثنیه ۳۲:۲). اگر چنین توصیفی درباره‌ی تورات موسی شده پس چقدر بیشتر به آنچه از دهان پسر خدا و کلمه‌ی خدا صادر شده باید توجه نمود.

بر اساس گواهی تاریخ، تاکنون هیچ تعلیمی به این زیبایی و باشکوهی ارائه نشده است. اگرچه در ظاهر تمام جمعیت به سخنان عیسی گوش می‌دادند اما خداوند در واقع شاگردان خود را مخاطب می‌سازد. لوقا بیشتر از متی بر این مطلب تأکید کرده و می‌نویسد: «پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت:» افراد بی‌شماری می‌توانند از دور تعلیم مسیح را تحسین کنند اما تنها شاگردان وی هستند که می‌توانند به سخن استاد گوش جان بسپارند. تعلیم سر کوه بر بالای سکوه‌های کلیساهای بسیاری اعلام می‌شود ولی تنها شاگردان و پیروان عیسی مسیح این سخنان را گوش داده و در زندگی خود پیاده خواهند کرد. می‌توان گفت در این صحنه شاهد شروع یک روند گسست هستیم زیرا انبیای پیشین همه‌ی قوم را مخاطب می‌ساختند در حالی که خداوند عیسی تنها شاگردان خود را مخاطب قرار می‌دهد. و این چنین شاهد شکل‌گیری قومی هستیم که تدریجاً از بنی‌اسرائیل متمایز شده و در متی ۱۹:۲۸ در نقطه‌ی اوج چنین مأموریت می‌یابد «پس رفته همه‌ی امت‌ها را شاگرد سازید...»

خداوند به آن دسته از افرادی که به خاطر رعایت یک سنت خانوادگی، خود را مسیحی می‌دانند نیازی ندارد بلکه او خواهان اشخاصی است که حاضرند شاگردش شده و او را پیروی

نمایند. عزیزان، آیا ما تنها یک مسیحی اسمی هستیم که به خاطر رعایت یک سنت خانوادگی یا یک عادت شخصی به کلیسا می‌رویم یا اینکه به راستی شاگرد و پیرو عیسی مسیح هستیم؟ آیا ما تنها به یک اعتراف مسیحی بسنده کرده‌ایم یا اینکه حاضریم به سخن استاد گوش جان بسپاریم؟ لازم است هریک از ما صادقانه به این پرسش‌ها پاسخ دهد. البته این امکان نیز وجود دارد که ایمانی برخاسته از منطق، ما را به اصطلاح شاگرد مسیح سازد. مسیح خطاب به دسته‌ای از یهودیان که ایمان آورده بودند، گفت: «... اگر شما در کلام من بمانید فی‌الحقیقه شاگرد من خواهید شد.» (یوحنا ۸: ۳۱).

در آیه ۳ داریم: «خوشابحال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.» مسیح موعظه‌ی خود را با عبارت «خوشابحال» شروع می‌کند. عبارتی که نه بار در مقدمه‌ی این موعظه تکرار شده است. شاید بهتر بود در ترجمه، به جای عبارت «خوشابحال» از واژه‌ی «خوشبختند» یا «خوشا به سعادت» استفاده می‌شد. امروزه بسیاری از مردم خوشبختی را در رفاه می‌جویند، تا آنجا که میان این دو واژه تفاوتی قائل نمی‌شوند. گروه دیگری سعادت را در گریزهای عرفانی جستجو می‌کنند و بسیاری نیز اشعار دلکش گذشته را پاسخی به پرسش‌های خود می‌دانند و به آنها دلخوش کرده و اکتفا می‌کنند. چنین افرادی تجربیات عرفانی را با وصال یا نیروی هستی‌بخش آفرینش یکی می‌دانند. اما واقعیت آن است که چنین برداشتی برای گروه بی‌شماری از مردم، تنها توهمی تجملی است. فیلسوفان خوشبختی را «لذت بردن» می‌دانند. ممکن است تعاریف کمی متفاوت باشد اما به نظرم این عبارت روبرت میسرایی می‌تواند به بهترین شکل بیانگر این نگرش‌ها باشد: «سعادت با لذت همراه است و سعادت‌مندی به معنی سازش با نداشته‌ها نیست.» یانکلویچ با بد بینی به این تعاریف نگاه می‌کند و یادآور می‌شود که لذت زودگذر است و انسان در هر لحظه به سوی سرانجام خود می‌شتابد.

یونانیان برای بیان خوشبختی، دو واژه به کار می‌بردند. نخستین واژه «Eudaimonia» بود که دربرگیرنده‌ی تعاریف فوق است و در متون ارسطو معنی عرفانی پیدا می‌کند اما این

سعادت با مرگ به پایان می‌رسد. یک حکیم عبرانی عهد باستان خاطر نشان می‌سازد که داشتن تصور کامل از خوشبختی با وجود تصور مرگ، امکان‌پذیر نیست. در انجیل متی برای بیان وعده‌ی مسیح واژه‌ی قویتر به کار رفته است، یعنی «Makarismos». یونانیان این واژه را برای بیان سعادت خدایان خود استفاده می‌کردند. این واژه از ریشه‌ی «Makar» به معنی «نامیرا» مشتق شده و به بیان دیگر مسیح بالاترین نوع سعادت را به ما وعده می‌دهد. در حالی که فیلسوفان راز سعادت از نوع بشری یعنی «Eudaimonia» را در هماهنگی انسان با خویشتن جستجو می‌کنند.

کتاب مقدس راه هماهنگ شدن با سرمنشا حیات یعنی خدا را به ما یاد می‌دهد و اینکه چطور می‌توانیم در آستی با حق پیش رویم به طوری که پس از خروج از دره‌ی هبوط به قله‌ی شکینه یعنی حضور خدا نائل شویم. در اولین قسمت از بررسی موعظه‌ی سرکوه یاد خواهیم گرفت که چگونه می‌توانیم به قله‌ی حضور خدا برسیم.

خواندیم که خوشابحال مسکینان در روح زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشابحال چه کسانی؟ به عبارت دقیق‌تر چه کسانی خوشبخت هستند؟ یا سعادت از آن چه کسانی است؟ کسانی که عارف هستند؟ فیلسوفان؟ حکمای الهیات؟ فضلا؟ یا کسانی که بر طبق تعاریف یاد شده، خوشبخت شمرده شده و سعادت‌مند هستند؟ گرچه نامدارانی چون شمس تبریزی خود را استاد استادان می‌خواند اما صاحب ملکوت به دنبال فضل و ثروت‌های معنوی که ثمره‌ی سیر و سلوک بشر هبوط کرده است، نمی‌باشد! کلام خداوند درباره‌ی کیفیت نخستین ظهور پادشاه آسمانی چنین می‌فرماید: «او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد». واژه‌ی «عنی» (ani) که «حلیم» برگردانده شده، به معنی «فقر و فروتن» نیز می‌باشد و معادل یونانی آن یعنی «Ptokhos» نیز بر همین حقیقت تأکید دارد. در دوم قرن‌تیا ۸:۹ آمده: «زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می‌دانید که هر چند دولت‌مند بود، برای شما فقیر شد...» خداوند آسمان و

زمین، در لباس فقر و فروتنی به ملاقات بشر آمد و تنها کسی که به فقر معنوی خود پی می‌برد، می‌تواند به این نقطه‌ی ملاقات برسد.

پولس رسول یکی از فرهیختگان عصر خود بود. او در الهیات یهودی و فلسفه‌ی یونان سر رشته داشت ولی با این وجود به محض آشنایی با مسیح، چیزهایی که باعث افتخار هم عصرانش می‌شد را حقیر شمرد. (فیلپیان ۷:۳). موسی نیز در دربار فرعون مصر یعنی در کاخ سفید عهد باستان، بهترین امکانات آموزشی را داشت و همچنین از نفوذ و اقتدار قابل توجهی برخوردار بود. او صاحب موقعیتی شده بود که همگان در حسرتش بودند اما ناگهان تصمیم گرفت تا از همه چیز دست بشوید و چهل سال بعد خدا را ملاقات کرد. در آن زمان موسی گله‌ی پدر زن خود را در بیابان شبانی می‌کرد. «به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد و عار مسیح را دولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت...» (عبرانیان ۱۱:۲۴-۲۶).

آری، برای صعود به قله‌ی شکینه باید به فقر روحانی خود پی برد. کسی که با وجود غرور گمان می‌برد که از قله‌ی حضور خدا بالا می‌رود و از تجربیات انسانی برخوردار است، روزی خواهد فهمید که سخت در اشتباه است. چنین شخصی در واقع از قله‌ای بالا می‌رود که شیطان در رأس آن است. مکتوب است: «زیرا که خداوند متعال است لیکن بر فروتنان نظر می‌کند و اما متکبران را از دور می‌شناسد.» (مزمور ۱۳۸:۶). دسته‌ای با قرار گرفتن بر روی قله‌ی شیطان، خود را خدا می‌پندارند و استدلال‌های واهی گوناگونی که دارند این ادعای بی‌اساس را برایشان قابل قبول کرده است. خدا را با قله‌ی شیطان کاری نیست. مسیح از بالای قله پایین آمد تا با ما ملاقات کند. پس بیایید دست در دستش بگذاریم تا او که خود فرموده است: «من راه و راستی و حیات هستم» راهنمای ما شود. پس خوشابحال کسانی که به نیاز روحانی خود واقف هستند زیرا به قله‌ی کوه شکینه صعود خواهند کرد.

و اما در آیه ی ۴ چنین می‌خوانیم: «خوشابحال ماتمیان زیرا ایشان تسلّی خواهند یافت.» رهبران مذهبی چنین درک کرده بودند که گریه می‌تواند یک روش تخلیه‌ی روانی باشد، از این رو آن را به کار می‌بردند. در واقع رهبران مذهبی نقشی را ایفا می‌کردند که امروزه روانشناسان انجام می‌دهند، به طوری که مراجعه به روانشناس جایگزین مراسمی چون اعتراف و امثال آن شده تا آنجا که بسیاری از اوقات گریه به عنوان یک کانال تخلیه‌ی روانی توصیه می‌شود. انبیای عهد قدیم در مقابل چنین گرایش‌های عامه‌پسند اما منفور از دید خدا، ایستادگی می‌کردند. خدا از طریق اشعیای نبی خطاب به افراد مذهبی می‌گوید: «آیا روزه‌ای که من می‌پسندم مثل این است، روزی که آدمی جان خود را برنجانند و سر خود را مثل نی خم ساخته، پلاس و خاکستر زیر خود بگسترانند؟ آیا این را روزه و روز مقبول خداوند می‌خوانی؟» (اشعیای ۵۸:۵). چنین رفتارهایی فاقد ارزش روحانی است و به قول پولس: «که چنین چیزها هر چند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد ولی فایده‌ای برای رفع تن‌پروری ندارد.» (کولسیان ۲:۲۳). البته نقطه‌ی مقابل این وضعیت نیز وجود دارد. به طوری که گاهی اوقات در بسیاری از کلیساها شاهد شادی‌های کاذب و ریاکارانه هستیم به گونه‌ای که یک شخص دنیوی حس خواهد کرد که شادی دنیا اصالت بیشتری دارد.

کتاب مقدس گریه به خاطر خسران و از دست دادن عزیزان و دیگر مسائل شخصی یا اجتماعی را منع نمی‌کند. این اعمال زمانی در چارچوب ترقی و رشد روحانی معنا می‌یابند که به انزجار از گناه مربوط باشند. گریه‌ی مورد نظر خدا در آیه‌ی چهارم، از وضعیت وحشتناک انسان و جهان سرچشمه می‌گیرد. یک مسیحی گریه نمی‌کند که خود را تخلیه کند بلکه گریه‌ی او نتیجه‌ی آگاهی از قدوسیت خدا و وضعیت اسفناک خود در رویارویی با این قدوسیت است. او درمی‌یابد که فضل، عرفان، ریاضت و دیگر ابزارهای دنیا نمی‌توانند نقطه‌ی امید و اتکایش باشند. در رساله‌ی یعقوب ۹:۴ می‌خوانیم: «خود را خوار سازید...» به دیگر سخن از وضعیت دردناک خود و از هلاکت خویش آگاه باشید و گریه کنید. زمانی که به عجز خود پی

برده و به محکومیت خود آگاه می‌شویم، اینجاست که بی‌اختیار اشک از چشمانمان سرازیر می‌گردد. پولس با اشک به محرومیت یهودیان از فیض مسیحایی می‌اندیشید و همچنین به خاطر گناه برخی از اعضای کلیسا گریه می‌کرد.

واقعیت این است که برخورداری از نجات، همه‌ی ضعف‌ها را از ما دور نمی‌کند. عهد جدید از ما دعوت می‌کند که انسانیت کهنه را از بین ببریم. پس جا دارد که در این مبارزه به حضور خدا گریه کنیم و به طور سطحی از ضعف‌های خود یا ایمانداران دیگر نگذریم. ما باید برای خود و دیگران بار قلبی داشته باشیم. بنیانگذار جنبش تعمیدی به قدری برای گناهان مردم گریه می‌کرد که بینایی خود را از دست داد! بعضی از شخصیت‌های کلیسایی از «عطای اشک‌ها» به عنوان عنصری لازم جهت حیات کلیسا یاد می‌کنند و برای تجلّی آن دعا می‌نمایند.

داستان زندگی یک معلم یهودی را چنین نقل کرده‌اند که او در جوانی بسیار کندفهم بود و پدرش که فردی فرهیخته بود او را صرفاً به مزرعه‌داری گماشت. روزی پدر وی را گریان دید و از او دلیل گریه را جویا شد. پسر گفت: «می‌خواهم تورات یاد بگیرم.» در نهایت پدرش تسلیم شد و وی را نزد بهترین معلمان تورات فرستاد. او به هر زحمتی که بود الفبای عبری را یاد گرفت و با مقدمات کتاب مقدس آشنا شد. استادش به او گفت: «اکنون می‌توانی بازگردی.» او دوباره گریه کرد و با اصرار استادش را راضی کرد که بیشتر به وی بیاموزد و سرانجام یکی از بهترین استادان کتاب مقدس در عصر خود شد! چنانچه یک شخص کم استعداد به خاطر گریه‌های خود به درجه‌ی بالایی رسید پس چقدر بیشتر یک ایماندار که از مدد روح‌القدس برخوردار است، باید چنین باشد.

آیه‌ی فوق را می‌توان به این شکل ترجمه کرد: «خوشابحال ماتمیان زیرا مدد خواهند یافت.» در مزمور ۳:۲۴ آمده است: «کیست که به کوه خداوند برآید؟» با توجه به اولین خوشابحال، آموختیم که فقیران در روح می‌توانند وارد این شاهراه مقدس شوند. مزمور ۶:۸۴ می‌گوید باید از وادی «بکا» که به معنی «گریه» است، گذشت و جا دارد این وعده‌ی نیکو را نیز به یاد

داشته باشیم و از یاد نبریم «آنکه با گریه بیرون می‌رود و تخم برای زراعت می‌برد، هرآینه با ترنم خواهد برگشت و بافه‌های خویش را خواهد آورد.» (مزمور ۱۲۶: ۶). آمین.